

تنازع در زبان فارسی

تنازع (۱) یکی از قواعدی است که در نحو فارسی و عربی اهمیت خاصی دارد، و در زبان عربی آنچنانکه باید دربارهٔ این قاعده با ذکر همهٔ جزئیات بحث شده است، اما در فارسی مانند بسیاری از قواعد دیگر چگونگی قاعده و حد آن و فرق آن با عطف و حذف فعل روشن نیست. چون نگارنده را در ضمن مطالعه یادداشت‌هایی فراهم آمده بود، خواست که طرحی از قاعدهٔ مذکور با ذکر شواهد متعدد به دست دهد و نتیجهٔ مطالعه را به صورت چند قاعده بیان کند، تا مگر به یاری و همت اهل فن و محققان دستور فارسی تکمیل پذیرد و نقایص آن رفع شود. اینک نخست به شرح «تنازع» در زبان عربی می‌پردازیم:

تنازع در عربی

در زبان عربی تنازع آن را گویند که دو عامل (فعل یا شبه فعل) مقتضی عمل رفع یا نصب در يك اسم ظاهر باشند، همچون «قام و قعدا اخواك». رأیت و اكر متهما ابويك، و در این صورت یکی از عاملها عمل می‌کند و برای عامل دیگر ضمیر متناسب می‌آورند. در مثال اول «قام» و «قعدا» هر دو فعل هستند و در «اخوا» تنازع دارند که «قام» در آن عمل کرده، یعنی «اخوا» فاعلش قرار گرفته، اما برای «قعدا» ضمیر «الف» که فاعل آن است آورده‌اند. و جایز است که به گفتهٔ بصریان «قاما و قعدا اخواك» بنا به عمل فعل دوم گفته شود.

تنازع گاه در فاعلیت است، یعنی هر دو فعل خواستار فاعل اند، مابند
 « ضربنی و اکرمتی زید » و گاه در مفعولیت : « ضربت و اکرمت زیداً » و
 گاه در فاعلیت و مفعولیت، یعنی یکی اسم را فاعل بخواند و دیگری مفعول :
 « اکرمتی و اکرمت زیداً » (۲)

این بود خلاصه‌ای از مطالب مشروحه که در کتب نحو عربی آمده
 است، و چنانکه ملاحظه می‌شود اهمیت خاص این قاعده در عربی از نظر اعراب
 و نیز الحاق ضمیر است.

عکس این قاعده یعنی دو معمول باشد و يك عامل، شاید همان قاعده
 اشتغال باشد که اسمی پیش از فعل می‌آید و ضمیری پس از آن، و فعل یکی
 بیش نیست : « الكتاب قرأته »، « هل الخیر عرفته؟ »

این قاعده با آنکه در عربی اهمیت دارد، در زبان فارسی اثری بر آن
 مترتب نیست و در جمله‌هایی نظیر « کتاب را خواندمش » می‌توان ضمیر را
 تأکید دانست همانند آنچه در شاهنامه فردوسی آمده است :

هم اکنون ترا ای نبرده سوار پیاده پیام‌ودمت کارزار
 که « تو » مفعول صریح « پیام‌وزم » و « ت » در آخر فعل تأکید است. همچنین
 است در این بیت سعدی :

غریق بحر مودت ملامتش مکنید

که دست و پا بزند هر که در میان ماند

در زبانهای اروپایی

در بعضی از استعمالات زبان‌های انگلیسی و فرانسوی امری شبیه تنازع
 وجود دارد، مثلاً در عبارت زیر :

I told him to go

کلمه him مفعول صریح فعل told و هم فاعل to go است، مگر آنکه
 جمله به شکل زیر فرض شود :

I told him he must go.

« شفر » در گرامر خود می‌نویسد : در عبارت

I wanted him to run for class president.

ضمیر **him** فاعل است برای **to run** اگر چه به صورت مفعولی به کار رفته و همه کلمات واقع بعد از **wanted** مفعول همین فعل هستند و رجوع شود به گرامر نسفیلد، ص ۶۸

در زبان فرانسوی نیز این جمله‌ها را می‌توان مثال زد :

je sens la mer passer sous mes pieds .

J' écoutais Pierre jouer du piano.

je laisse Paul écrire la réponse (۳)

در زبان فارسی

اما اهمیت این قاعده در فارسی تنها از نظر ساختمان جمله است ، و به عکس آنچه گمان می‌رود ، موارد تنازع در این زبان شایع است ، نهایت آنکه با « حذف » اشتباه می‌شود، گرچه در اغلب استعمالات می‌توان آن را نوعی از حذف تلقی کرد .

استاد همایی معتقد است که « اصل و ریشه تنازع در زبان فارسی است و ایرانیان قدیم که برای زبان عربی نحو و صرف و دیگر علوم ادبی را ساخته‌اند ، به تقلید فارسی خواسته‌اند باب تنازع را در عربی بیاورند و در استعمال فصحا و بلغای عربی چندان نیست (۴) » می‌توان تصور کرد که نامگذاری و استخراج قاعده به دست ایرانیان باشد، اما استعمال آن از قدیم در عربی دیده می‌شود ، حتی در کلام فصیح آسمانی که فرمود : « قال اتونی افرغ علیه قطراً » (ذوالقرنین گفت: بیاورید تا بر آن سد مس گذاخته بریزم) « قطر » مفعول به است برای « افرغ » و هم برای « آتوا » و نیز در آیات بسیار دیگر از قرآن شریف این استعمال به صورتهای گوناگون دیده می‌شود، و ابن هشام در مغنی اللیب (ص ۲۶۳) در باب آنها بحثی مشبع دارد ، از جمله آنهاست این آیه : « و انهم ظنوا كما ظننتم ان لن يبعث الله احداً » که جمله « ان لن يبعث الله » مفعول به « ظنوا » و « ظننتم » است ، و مانند « تعالوا يستغفر لكم رسول الله » که « رسول » مفعول به « تعالوا » و فاعل « يستغفر » است، و نیز « يستغفونك قل الله يفتيكم في الكلاله » و نیز « فلما تبين له قال

اعلم ان الله على كل شيء قدير و مانند و لقد تقطع بينكم و ضل عنكم ما كنتم تزعمون .

و اما از اشعار جاهلیت بیعی است از امرء القیس که ابن حاجب در شرح المفصل و کوفیان و ابوعلی فارسی آن را از باب تنازع دانسته اند . بیت این است :

ولو ان ما اسعی لادنی معیشه کفانی ولم اطلب قليل من المال
که « قليل » متنازع فيه است میان « کفی » و « لم اطلب » ، و بعضی
همچون سیوطی و ابن هشام وجود تنازع را در بیت مذکور پذیرفته اند (۱۰) .
تنازع در زبان فارسی از نظر نوع معمول (مسندالیه ، مفعول صریح ،
متمم و جز آن) به چند قسم می آید :

۱- کلمه مشترك (متنازع فيه) برای همه افعال مسندالیه باشد : « هوشنگ
تنها کتابی را که خود خوانده و پسندیده است ، سودمند می داند . » که
« هوشنگ » مسندالیه است برای فعلهای « خوانده » ، « پسندیده است » و
« می داند » ، و مانند « چنان گردبادی حادث شد که گویی می خواست کشتی
را تکه تکه کند » و مانند « حق جل و علا می بیند و می پوشد و همسایه نمی بیند
و می خروشد » (گلستان سعدی) و مانند : « هنرمند به هر جا که رود قدر بیند و
بر صدر نشیند » (گلستان سعدی) و نیز :

گر به غریبی رود از شهر خویش محنت و سختی نبرد پاره دوز
ور به خرابی فتند از مملکت گرسنه خفتند ملک نیمروز
(گلستان سعدی)

(که پاره دوز مسندالیه است برای فعلهای « به غریبی رود » و « سختی نبرد » ،
و « ملک نیمروز » مسندالیه است برای فعلهای « فتند » و « خفتند »)

و نیز :

و نیز : نپیچد کسی سر ز فرمان اوی نیارد گذشتن ز پیمان اوی
چو خشم آورم شاه کاووس کیست

چرا چر ادست یازد به من طوس کیست ؟ (۱۲)

زگردان کسی پایه او نداشت	بجز پیلتن مایه اوند داشت
که هر کور به بیداد جوید نبرد	جگر خسته باز آید روی زرد
جهان چون شمادید و بیند بسی	نخواهد شدن رام باهر کسی
	فردوسی

به بال و پر مرو از ره که تیر پر تابی

هوا گرفت زمانی ولی به خاک نشست

حافظ

۲- کلمه مشترك برای همه فعلها مفعول صریح باشد: آنجا کسانی را دیدم
که پیش از این ندیده بودم.

چه دانند جیحونیان قدر آب زوا ماندگان پرس در آفتاب

سعدی

۳- کلمه مشترك برای همه فعلها منعم (مفعول بواسطه) باشد: «از راه نمای
شما استفاده کردم و سپاسگزارم» و مانند:

بساط سبزه لگد کوب شد به پای نشاط

ز بس که عارف و عامی به رقص بر جستند

سعدی

(« به پای نشاط » متمم است برای فعلهای « لگد کوب شد » و نیز
« بر جستند ») (۱۳).

۴- کلمه مشترك برای فعلی منعم و برای دیگری مفعول صریح باشد:
فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگستراند (گلستان سعدی) (یعنی به
فراش باد گفته)

مرا یک درم بود بر داشتند به کشتی و درویش بگذاشتند

(بوستان سعدی ، چاپ قریب ، ص ۱۰۱)

(« مرا » متمم است برای « بود » و هم مفعول صریح برای « برداشتن »)

زنان را به عذری معین که هست

ز طاعت بداند که گاه دست

(همان کتاب ، ص ۲۰۶)

۵- کلمه مشترک مسندالیه (فاعل) وهم مفعول صریح باشد: « هوشنگ را فرستادم که کتاب بخرد . » « کجا می توان یافت دوستانی را که یکدل باشند ؟ » « سخن همین است که گفتم . »

« خبری که دانی دلی بیازارد ، تو خاموش باش تا دیگری بیارد . »

(گلستان سعدی) ، « آن را که خدای خوار کرد ، ارجمند نشود . »

گر ز خورشید روشنی خواهد دیدگان را ز بیخ و بن بکنم

مسعود سعد

مرگ چون موم نرم خواهد کرد

تن ما گر ز سنگ و سفیدان است

ادیب صابر

گر نثار قدم یار گرامی نکنم

گوهر جان به چه کار دگرم باز آید

حافظ

مگذار که زه کند کمان را دشمن که به تیر می توان دوخت

گلستان سعدی

نه گرد آوریدند و بگذاشتند

بکار آمد آن را که برداشتنند

بوستان سعدی ، چاپ قریب ، ص ۴۴

به چوپان بفرمود تا هر چه بود

فسیله بیارد به کردار دور

شاهنامه فردوسی ، رستم و سهراب ، ص ۱۲

۶- کلمه مشترك مسندالیه و متمم باشد. «هر که پرورده نعمت بزنگانم،
این سخن سخت آمد.» (گلستان سعدی)
خردهمندی را که در زمره اجلاف سخن ببندد، شگفت مدار
(گلستان سعدی).

کسی را که درج طمع در نوشت نباید به کس عبد و خادم نوشت
بوستان سعدی، چاپ قریب، ص ۱۵۱
همی گشت بر گرد آن مرغزار درخت و گیا بود و هم جویدار
شاهنامه فردوسی
(به تقدیر «مرغزار درخت و گیا بود» اما اگر «بود» فعل تام منظور شود،
تنازعی وجود نخواهد داشت).

در مثالهای مذکور عموماً عامل (مسند) متعدد بود و معمول یکی، اما گاهی
به عکس، معمول متعدد است، مانند:
فقیهی کهن جامه ای تنگ دست در ایوان قاضی به صف پر نشست
بوستان سعدی، چاپ قریب، ص ۱۱۵
در این بیت «فقیه» و «کهن جامه» دو مسند الیه هستند برای
«پر نشست»

استاد دکتر خیام پور معتقد است که در مثال «گاو بکش گنجشک هزارش
یک من است» گنجشک مسندالیه اول و «هزار» مسندالیه دوم است (۱۴) اما
چنین می نماید که در بیت سعدی کهن جامه بدل (بدل کل از کل) از فقیه باشد و در
مثال اخیر «هزارش» بدل اشتغال یا تفصیل از «گنجشک» و بدل تفصیل در
عربی شایع است، مانند «اکرم والدیك اباك و امك» که دو کلمه اخیر بدل تفصیل
هستند از «والدین»، و مانند:

الافی سبیل المجد ما انا فاعل عفاف و اقدام و حزم و نائل
که «عفاف و» بدل تفصیل هستند از «ماء» و به همین جهت

مرفوع شده‌اند (۱۵) در زبان فارسی هم این قسم بدل اندک نیست. سعدی گوید:

شنیدم که فرزانه‌ای حق پرست گریبان گرفتش یکی ترک مست
بوستان، چاپ قریب، ص ۱۲۱

و می‌توان گفت که در جمله‌هایی همچون «سیب کیلویی چهار تومان است» و «این پارچه را متری ده تومان خریدم» کلمه‌های «کیلویی» و «متری» بدل تفصیل‌اند.

گاهی وجود دو معمول در عبارات فارسی باب اشتغال عربی را به یاد می‌آورد:

غریق بحر مودت ملامتش مکنید

که دست و پا بزند هر که در میان ماند
که فعل «ملامت مکنید» ظاهراً دو مفعول دارد: «غریق و «ش»، اما نیازی به پیروی از قاعده عربی نیست، زیرا در این زبان مبنای اشتغال بر تعیین نوع اعراب است، به خلاف فارسی، و پیداست که غریق مفعول صریح است و «ش» تأکید آن (۱۷)، و نیز در این بیت:

از ملامت چه غم خورد سعدی مرده از بیشتر مترساش

سعدی.

و همچنین است در بیت دیگر از سعدی:

وجود عاریتی دل درو نشاید بست

همان که مرهم جان بود، دل به نیش بخت

که می‌توان «وجود عاریتی» را متمم فعل «نشاید بست» و «او» را ضمیر تأکید

دانست.

و شبیه این است عبارت «من خیلی از سنم گذشته‌است» که «خیلی» مسند الیه

و «من» تأکید است.

حذف و تنازع

بعضی تنازع را از قبیل حذف برشمرده‌اند (۱۸)، و حقیقت آن است که

در اغلب موارد حذف می‌تواند صادق باشد، خاصه در جاهایی که کلمه متنازع فیه نسبت به عاملهای متعدد يك حالت داشته باشد، مثلاً چند مسندالیه یا چند مفعول صریح باشند؛ چنانکه در مثال:

آمد و بنشست و لب گشود و سخن گفت

آن بت شکر دهان شیرین گفتار

می‌توان فرض کرد که «بت شکر دهان» در همه فعلها حذف شده است، یا به تقدیر ضمیر مستتر قایل شد، و همچنین است در صورتی که متنازع فیه در جمله نخست باشد: «هنرمند به هر جا که رود قدر بیند و بر صدر نشیند.»

جهان چون شما دید و بیند بسی

نخواهد شدن رام با هر کسی

فردوسی

و نیز

قیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد که می‌خرام ولی به زمال اوقاف است .
حافظ

و همچنین در عبارت «هوشنگ از راه رسید و نشست و غذا خورد و برگشت» اما توالی و پیوند جمله‌ها چنان است که جایی برای تقدیر ضمیر یا اسم ظاهر نمی‌ماند آن هم ضمیر یا اسمی که معمولاً در کلام ذکر نمی‌شود (هوشنگ از راه رسید و هوشنگ نشست یا او نشست و او غذا خورد و ...) و از این رو اعتقاد به حذف تکلفی است بی‌دلیل. از سوی دیگر این نظر (وجود تنازع نه حذف) به مذاق زبان‌شناسان که به ساختمان جمله توجه دارند و نیز بنا به اصل «عدم التقدير اولی» پذیرفتنی است.

بجز دو مورد مذکور که احتمال حذف هست در بیشتر جاهای دیگر تنها به تنازع می‌توان معتقد شد و حذف را راهی نیست، مثلاً در بیت:

چو خشم آورم شاه کاووس کیست

چرا دست یازد به من طوس کیست ؟

بنابر حذف فاعل، باید برای فعل «دست یازد» ضمیر «او» مقدر شود که

مرجع آن «طوس» است و این امر بید می نماید و همچنین در این بیت :

گر ز خوردشید روشنی خواهد دیدگان را ز بیخ و بن بکنم

بنا به فرض حذف ، کلمه «دیدگان» مفعول صریح خواهد بود برای فعل «بکنم» ، زیرا وجود «راء» مانع از آن است که فاعل «روشنی خواهد» باشد و در این صورت باید فاعل ضمیر «آنها» مقدر باشد که مرجع آن در مابعد است و به قول نحویان عرب «اضمار قبل الذکر» خواهد بود که اگر چه در زبان فارسی کمابیش وجود دارد ، ولی در این مورد قبول آن دشوار است .

نتیجه آنکه تنازع در سخن فارسی شایع است و نمی توان آن را همه جا از فروع حذف به شمار آورد و پیدا است که منظور ما از اثبات این مطلب آن نیست که وجود حذف را در عبارات فارسی انکار کنیم و موارد بسیاری را که صرفاً مشمول حذف است نادیده بگیریم ، مثلاً در بیت زیر از سعدی :

قیمت گل برود چون توبه گلزار آبی

و آب شیرین ، چون تودر خنده و گفتار آبی

بیگمان مراد «و آب شیرین (ممشوق خسرو) برود است» و همچنین است

در بیت دیگر از سعدی :

قرار در کف آزادگان نگیرد مال

نه صبر در دل عاشق ، نه آب در غربال

که فعل «قرار نگیرد» از مصراع دوم حذف شده و «نه» نماینده این

حذف است و وجود همین «نه» مانع از فرض تنازع است. در بیت زیر از سنایی

هم فاعل «رفت» به قرینه «مرد بزرگ» در مصراع دوم محذوف است :

زان سبب رفت زین جهان سترگ

که جهان تنگ بود و مرد بزرگ.

حاشیه‌های مقاله

۱- یعنی تنازع عاملین در معمول واحد، بعضی این قاعده را به عنوان «توارد عاملین بر معمول واحد» و برخی به عنوان توجه عاملین (۰۰۰) گفته‌اند.

۲- البهجة المرضية (السيوطي)، ص ۹۰ و شرح الكافية (شرح جامی) ص ۴۲-۴۶

۳- R.L. Wagner et J. Pinchon : Grammaire du Français, classique et moderne . p. 307

V. Shaffer , H. shaw : Handbook of English, P. 102

۴- مقدمه لغت‌نامه دهخدا، ص ۱۴۰

۵- قرآن شریف، سوره كهف (۱۸) آیه ۹۶

۶- ايضاً سوره جن (۷۲) آیه ۷

۷- ايضاً سوره منافقون (۶۳) آیه ۵

۸- ايضاً سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶

۹- ايضاً سوره بقره (۲) آیه ۲۵۹

۱۰- ايضاً سوره انعام (۶) آیه ۹۴

۱۱- رجوع كنيد به معنی اللبيب، ص ۱۶۳ شرح الكافية (شرح جامی)

ص ۴۵

۱۲- مرحوم فروزانفر در این بیت «طوس» را مستدالیه دو فعل دانسته

است که در واقع تعبیر دیگری از تنازع است. رك . خلاصه مثنوی ،

ص ۱۰۰

۱۳- جلال‌الدین همایی، مقدمه لغت‌نامه دهخدا، ص ۱۴۵

۱۴- دستور زبان فارسی، دکتر خیام‌پور، ص ۸۴

- ۱۵- مبادئ العربية ، ج ۴ ، ص ۳۴۹
 ۱۶- نقل بیت از دکتر خیام پور، دستور زبان فارسی ، ص ۸۵
 ۱۷- همان کتاب ، همان صفحه ، دکتر خیام پور نیز این احتمال را داده است .
 ۱۸- دکتر محمود شفیعی ، شاهنامه و دستور ص ۵۰۱ (حاشیه)

منابع مهم مقاله

- ۱- ابن هشام ، مغنی اللیب
 ۲- عبدالرحمن جامی ، شرح الکافیة (شرح جامی)
 ۳- جلال الدین سیوطی ، البهجة المرضیة فی شرح الالفیة
 ۴- المعلم رشید الشرتونی ، مبادئ العربية ، ج ۴
 ۵- جلال الدین همایی ، دستور زبان فارسی (مقاله مندرج در مقدمه لغت نامه دهخدا).
 ۶- دکتر عبدالرسول خیام پور دستور زبان فارسی .
 ۷- R.L. Wagner et J. Pinchon : Grammaire du Français classique et moderne .
 ۸- V. Shaffer , H. Shaw : Handbook English .
 ۹- J.C. Nesfield : English Grammar, past and Present .